



The Iranian Association of
Medical Law



The Bioethics and Health
Law Institute

The Approach of the International Court of Justice in Interpreting the Rules and Principles of International Law

Tahereh Heidari¹, Mohammad Reza Hakakzadeh^{1*}, Mohammad Taghi Rezaei²

1. Department of International Law, Islamic Azad University, Qom Branch, Qom, Iran.

2. Department of International Law, Payam Noor University, Tehran, Iran.

ABSTRACT

Background and Aim: The International Court of Justice plays an important role in settling international disputes, but is settling disputes the only function of the court? The purpose of this article is to examine the approach of the International Court of Justice in interpreting the rules and principles of international law.

Method: The mentioned article is descriptive and analytical and the library method was used.

Ethical Considerations: In all stages of writing the present research, the originality of the texts, honesty and trustworthiness have been observed.

Results: In some of its opinions, the International Court of Justice has resolved the ambiguities in international law by using dynamic interpretation in the way of matching the intention of the treaty parties with the requirements of the time and the needs of the international community and by discovering the real will of the parties. Dynamic interpretation is a tool that the court sometimes uses in the interpretation of legal rules and through it, it updates the rules according to the current situation of the international community; An interpretation that is based on the intention of the parties.

Conclusion: The rules and regulations governing the interpretation of international treaties are among the tools that the International Court of Justice frequently uses when dealing with cases. This has been influential in the development of various fields of international law.

Keywords: International Court of Justice; Interpretation; Development of International Law; Judicial Procedure

Corresponding Author: Mohammad Reza Hakakzadeh; **Email:** Mrhakak@yahoo.com

Received: May 08, 2024; **Accepted:** September 03, 2024; **Published Online:** May 10, 2025

Please cite this article as:

Heidari T, Hakakzadeh MR, Rezaei MT. The Approach of the International Court of Justice in Interpreting the Rules and Principles of International Law. Medical Law Journal. 2022; 16(Special Issue on Legal Developments): e65.



مجله حقوق پزشکی

دوره شانزدهم، ویژه نامه تحولات حقوقی، ۱۴۰۱

Journal Homepage: <http://ijmedicallaw.ir>



رویکرد دیوان بین‌المللی دادگستری در تفسیر قوانین و اصول حقوق بین‌الملل

طاهره حیدری^۱، محمدرضا حکاکزاده^{۱*}، محمدتقی رضایی^۲

۱. گروه حقوق بین‌الملل، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

۲. گروه حقوق بین‌الملل، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: دیوان بین‌المللی دادگستری نقش مهمی در حل و فصل اختلافات بین‌المللی دارد که در این راستا از تفسیر قواعد حقوق بین‌الملل استفاده می‌کند. هدف مقاله حاضر بررسی رویکرد دیوان بین‌المللی دادگستری در تفسیر قوانین و اصول حقوق بین‌الملل است.

روش: مقاله مورد اشاره توصیفی - تحلیلی بوده و از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

ملاحظات اخلاقی: در تمام مراحل نگارش پژوهش حاضر، اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

یافته‌ها: دیوان بین‌المللی دادگستری در برخی از آرای خود با استفاده از تفسیر پویا در مسیر تطابق قصد طرفین معاهده با مقتضیات زمان و نیازهای جامعه بین‌المللی و با کشف اراده واقعی طرفین، ابهامات موجود در حقوق بین‌الملل را رفع کرده است. تفسیر پویا ابزاری است که دیوان، گاه در تفسیر قواعد حقوقی به کار می‌گیرد و از طریق آن، قواعد را با توجه به وضعیت موجود جامعه بین‌المللی روزآمد می‌کند؛ تفسیری که مبتنی بر قصد طرفین است. رویه دیوان، متضمن مصادیقی از توسل به این ابزار است و می‌توان در آینده کاربرد سودمند این نوع از تفسیر را در آینده، بیش از پیش کرد.

نتیجه‌گیری: قواعد و مقررات حاکم بر تفسیر معاهدات بین‌المللی، از جمله ابزارهایی می‌باشند که دیوان بین‌المللی دادگستری به هنگام رسیدگی به قضایای مطروحه آن‌ها را به کار می‌گیرد. همین امر در توسعه حوزه‌های مختلف حقوق بین‌الملل تأثیرگذار بوده است.

واژگان کلیدی: دیوان بین‌المللی دادگستری؛ تفسیر؛ توسعه حقوق بین‌الملل؛ رویه قضایی

نویسنده مسئول: محمدرضا حکاکزاده؛ پست الکترونیک: Mrhakak@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۱۳؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۲/۲۰

خواهشمند است این مقاله به روش زیر مورد استناد قرار گیرد:

Heidari T, Hakakzadeh MR, Rezaei MT. The Approach of the International Court of Justice in Interpreting the Rules and Principles of International Law. Medical Law Journal. 2022; 16(Special Issue on Legal Developments): e65.

مقدمه

صلاحیت تفسیر حقوق بین‌الملل توسط دیوان یکی از مهم‌ترین کارکردهای آرای مشورتی دیوان است که این مسأله را می‌توان به طور تفسیری در قضیه دیوان حائل و تبیین چگونگی دفاع مشروع و جبران خسارت، پرداخت هزینه‌های سازمان و حق جدایی چاره‌ساز در کوزوو مشاهده نمود. بر اساس ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری (جزء «د»، بند ۱) «رویه قضایی ابزاری کمکی برای تعیین قاعده حقوقی» است، یعنی منبعی است که فی‌نفسه زاینده قاعده‌ای حقوقی نیست، دلیلی است بر وجود قاعده‌ای که با دیگر منابع حقوق بین‌الملل به وجود آمده است. به عبارت دیگر، رویه قضایی نوعی منبع شناسایی و «تفسیر» قاعده حقوقی است تا ایجاد و تدوین آن. معلوم است که اساسنامه دیوان در چنین حوزه‌ای، یعنی حوزه اعتبار تصمیمات قضایی، بیشتر از «آموزه‌های مدنی یا قاره‌ای» بهره گرفته تا «آموزه‌های انگلوساکسون» (کامن‌لا) (۱). آنچه در حیطه تفسیر قرار می‌گیرد، همین قسمت از رأی است که محدوده‌ای فراتر از امر قضاوت شده دارد و به علت کار مهمی که انجام می‌دهد، یعنی حد و حدود قواعد کلی را روشن می‌سازد، همچنان معتبر باقی می‌ماند و مقوم رویه قضایی دیوان می‌شود. آرای مشورتی دیوان هم که برای روشن کردن حد و حدود اصول و قواعد حقوق بین‌الملل صادر می‌شوند، هرچند که دعوایی را فیصله نمی‌دهند، ولی به هر روی چون با مسائل موضوعی سروکار دارند و بدین لحاظ باید حد و حدود قاعده حقوقی را معین کنند، نیز پایه‌گذار رویه قضایی دیوان به شمار می‌آیند. کار دیوان در تفسیر قواعد عرفی از اهمیت زیاد برخوردار است، زیرا بخش اعظمی از قواعد و اصول کلی حقوق بین‌الملل کلاسیک طبعی عرفی دارند که بنای حقوقی آن‌ها هنوز مشخص نیست. دیوان بین‌المللی دادگستری با شناسایی این قواعد، ابتدا این بنا را معماری می‌کند و سپس با استناد مکرر بدان‌ها در دعاوی دیگر، اساسشان را مستحکم می‌سازد. در چنین حالتی «عرف» دیگر نمی‌تواند فقط به معنای تثبیت دستور مشروط رفتار اجتماعی در «زمان» باشد، زیرا در

قاموس دیوان، عمومیت پیدا کردن معاهدات چندجانبه، پدیداری فرایند شبه قانونگذاری در سازمان‌های بین‌المللی که در آن عنصر اراده بر هر رویه‌ای تقدم دارد، اصول کلی و مهم حقوق که ربطی به رویه ندارند، بلکه بر عرف مقدمند و آن را دربر می‌گیرند، جملگی مظاهر عرف هستند. به عبارت دیگر، «عرف» در فرهنگ قضایی دیوان، دیگر به معنای «فرآیند» نیست، بلکه به معنای «نتیجه» و موضع تجمیع حقوق نوشته و نانوشته است. به خصوص که بر همه تابعان حقوق بین‌الملل قابل اعمال است. بر اساس آنچه گفته شد، سؤال مقاله بدین شکل قابل طرح است که رویکرد دیوان بین‌المللی دادگستری در تفسیر قوانین و اصول حقوق بین‌الملل چگونه است؟ هدف مقاله بررسی سؤال مورد اشاره است.

روش

مقاله مورد اشاره توصیفی - تحلیلی بوده و از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

یافته‌ها

دیوان بین‌المللی دادگستری در برخی از آرای خود با استفاده از تفسیر پویا در مسیر تطابق قصد طرفین معاهده با مقتضیات زمان و نیازهای جامعه بین‌المللی و با کشف اراده واقعی طرفین، ابهامات موجود در حقوق بین‌الملل را رفع کرده است. تفسیر پویا ابزاری است که دیوان، گاه در تفسیر قواعد حقوقی به کار می‌گیرد و از طریق آن، قواعد را با توجه به وضعیت موجود جامعه بین‌المللی روزآمد می‌کند؛ تفسیری که مبتنی بر قصد طرفین است. رویه دیوان، متضمن مصادیقی از توسل به این ابزار است و می‌توان در آینده کاربرد سودمند این نوع از تفسیر را در آینده، بیش از پیش کرد.

بحث

۱. عناصر کلیدی تفسیر دیوان و تأثیر آن بر توسعه قوانین و اصول حقوق بین‌الملل: تأیید دیوان از قواعد کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات محدود به بیان این

قواعد در مورد تصمیمات خود به عنوان قواعد معاهده یا بازتاب حقوق بین‌الملل عرفی نیست. دادگاه تمایل دارد استدلال تفسیری خود را با ارجاع به عناصر قواعد مندرج در مواد ۳۱-۳۳ کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات توضیح دهد و به طور کلی نحوه تعامل این عناصر در هر مورد خاص را بیان کند. با این حال، علیرغم ارجاعات متعدد و مکرر خود به این قواعد (حداقل از اوایل دهه ۱۹۹۰ م.)، دیوان عموماً در تعریف صریح مفاهیم خاص در قاعده کلی تفسیر و ابزارهای تکمیلی تفسیر موجود تحت قوانین کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات کوتاهی کرده است. بخش‌هایی که در ادامه می‌آیند سعی می‌کنند با استفاده از مثال‌هایی از رویه قضایی، برداشت دیوان از این عناصر را ترکیب کنند.

۱-۱. تفاسیر عادی از مفاهیم حقوق بین‌الملل: مفهوم

معنای عادی شاید فراگیرترین عنصر استدلال تفسیری دیوان، حتی قبل از ظهور قواعد کنوانسیون وین بوده است. روش‌شناسی برای تعیین معنای عادی یک اصطلاح معاهده و جایگاه معنای عادی در میان عناصر قاعده کلی تفسیر، در تصمیمات مختلف دیوان، توجه دیوان را به خود جلب کرده است.

از نظر روش‌شناسی، دادگاه به ندرت توضیح داده است که چگونه معنای عادی یک اصطلاح خاص را تعیین می‌کند. در بیشتر موارد، دیوان خود را به یادآوری اصطلاحات استفاده‌شده در یک ماده معاهده و به دنبال آن بیانیه‌ای قاطع در مورد درک دیوان از معنای عادی این اصطلاحات محدود می‌کند. در مواردی، دیوان ممکن است به منابعی غیر از معاهده موجود در آن مراجعه کند.

در این رابطه، دیوان گه‌گاه بر تعاریف فرهنگ لغت با درجه اطمینان متغیر تکیه کرده است. به عنوان مثال، در پرونده سکوهای نفتی، دادگاه به فرهنگ لغت انگلیسی آکسفورد، فرهنگ لغت قانون بلک و فرهنگ لغت اصطلاحات حقوق بین‌الملل متوسل شد تا نشان دهد که معنای کلمه «تجارت» به معاملاتی فراتر از خرید و فروش تعمیم می‌یابد. در فلات قاره دریای اژه، دادگاه به یک فرهنگ لغت به نام واژه‌نامه

رابرت (Robert) استناد کرد تا از نتیجه‌گیری خود حمایت کند که معنای عادی اصطلاح «ناتامنت» درک محدودی از واژه پیشنهادشده توسط یونان نیست. دیوان عموماً در مورد تکیه بر تعاریف فرهنگ لغت خودداری نشان داده است و تشخیص داده است که آن‌ها اغلب معانی متعددی از یک کلمه را ارائه می‌دهند که وابسته به بافت اجتماعی و فرهنگی جوامع مختلف هستند. دیوان حتی زمانی که اصطلاح مورد بحث به موضوع تخصصی یا علمی مربوط می‌شود، احتیاط قابل مقایسه‌ای را به خرج داده است. این واقعیت در پرونده کاسیکیلی/ سدودو (Kasikili/ Sedudo) در دیوان بین‌المللی دادگستری تأیید شد. دیوان در این قضیه، از جمله با این مسأله مواجه بود که آیا بهره‌مندی دائمی و دیرپای یک قبیله از یک جزیره می‌تواند دال بر رویه مؤخر دولت باشد یا خیر. معذک باید توجه داشت که اولاً نمی‌توان قاعده کلی و واحدی برای تمام رویه‌های واحدهای غیر دولتی جهت اثبات رویه دولت پیدا کرد و در هر مورد اوضاع و احوال حاکم بر قضیه معیار غالب خواهد بود؛ ثانیاً برای اینکه رفتارهای نهادهای غیر دولتی به عنوان رویه دولت محسوب گردد، باید مورد تأیید صریح یا ضمنی دولت قرار گرفته باشد یا اوضاع و احوال قضیه آن را نشان بدهد. رویه مؤخر منتج به توافق در راستای اجرای معاهده می‌تواند از ترک فعل و سکوت نیز حاصل شده باشد، لیکن نمی‌توان برای آن قاعده کلی تجویز کرد. آنچه مسلم است، این است که رضایت مستفاد از سکوت و بی‌عملی قطعاً تابع شرایطی است، از جمله اینکه دولت بر اوضاع و احوالی که رضایت از آن مستفاد شده، آگاه بوده باشد. اگر دولت ضمن آگاهی از این اوضاع، در مقابل شکل‌گیری رویه‌ای مخالفت خود را ابراز کند، رضایت و توافقی قابل انتساب به آن دولت موضوعیت نخواهد داشت. در صورتی که اعتراض و مخالفت به طور محسوس و عینی متوقف شود، شاید بتوان در مرحله بعدی وجود رضایت آن دولت را استنباط کرد (۲).

موقتی‌بودن یکی دیگر از ملاحظات مهم در تعیین معنای عادی یک اصطلاح است. در مورد اتباع ایالات متحده در مراکش، دادگاه دریافت که در تفسیر مفاد معاهدات مورد

بحث، لازم است معنای کلمات مربوطه در زمان انعقاد معاهدات در نظر گرفته شود (۳). در نظر مشورتی نامیبیا، در حالی که «ضرورت اولیه» این رویکرد را تصدیق می‌کند، دیوان خود را ملزم می‌داند که این واقعیت را در نظر بگیرد که مفاهیم مندرج در معاهده مورد بحث «ایستا نیستند، بلکه طبق تعریف تکاملی هستند» و اینکه احزاب «آن‌ها را به این صورت پذیرفتند». به نظر می‌رسد که احکام اخیر دیوان بر آنچه که به عنوان ماهیت «عام» یک اصطلاح برچسب زده شده است، تمرکز دارد. مفهوم «اصطلاح عمومی» برای اولین بار در پرونده فلات قاره دریای اژه ظاهر شد که در آن تفسیر یک رزرو یونانی به قانون عمومی ۱۹۲۸ برای حل و فصل اختلافات بین‌المللی اقیانوس آرام مطرح بود. دادگاه در نظر گرفت که:

ماهیت کلمه «وضعیت» به خودی خود نشان می‌دهد، این یک اصطلاح عمومی بوده است، پس از اینکه مشخص شد که عبارت «وضعیت سرزمینی یونان» در سند الحاق یونان به عنوان یک اصطلاح عمومی به کار رفته است، لزوماً فرض بر این است که معنای آن مورد نظر بوده است (۴). پیروی از تکامل قانون و مطابقت با معنایی که قانون در حال اجرا در هر زمان به عبارت الحاق شده است.

مفهوم «اصطلاح عمومی» در پرونده حقوق کشتیرانی بین کاستاریکا و نیکاراگوئه مورد استفاده قرار گرفت که در آن از دادگاه خواسته شد تا اصطلاح تجاری را تفسیر کند. دیوان استدلال کرد که «موقعیت‌هایی وجود دارد که در آن‌ها قصد طرفین پس از انعقاد معاهده بوده است یا ممکن است فرض شود که به اصطلاحات استفاده شده یا برخی از آن‌ها، معنی یا محتوایی می‌دهند که قابل تکامل باشد، یک بار برای همیشه ثابت می‌شود، به طوری که از جمله موارد دیگر، تحولات حقوق بین‌الملل در نظر گرفته شود. در واقع، قابل توجه است که دیوان استدلال خود را به جای یافتن چنین تأییدی در نیت آشکار طرفین، بر «خصلت عمومی» این اصطلاح استوار کرد (۵). واضح است که دیوان معنای عادی را عنصری ضروری در فرآیند تفسیری خود می‌داند.

۱-۲. متن نوشته: عنصر دیگری که نقش مهمی در استدلال تفسیری دیوان - و نهاد قبلی آن، دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی - ایفا کرده است، زمینه است. در واقع، رویکرد دیوان با توجه به زمینه، الهام‌بخش بوده و پس از تصویب، روند پیش‌بینی‌شده در قوانین کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات را تثبیت کرده است. با انعکاس این فرآیند، زمینه در استدلال تفسیری دیوان به عنوان «معیار فوری معنای عادی اصطلاحات مورد استفاده در یک معاهده و تعدیل‌کننده هر رویکرد بیش از حد تحت اللفظی به تفسیر» عمل می‌کند. به این ترتیب، بخشی جدایی‌ناپذیر از عملکرد تفسیری آن را تشکیل می‌دهد.

در واقع، رأی اخیر دیوان در مورد ایرادات مقدماتی در سومالی علیه کنیا به دلیل وضوحی که درک دیوان را از تعامل بین عناصر قاعده کلی تفسیر و نیز مفهوم آن از زمینه بیان می‌کند، قابل توجه است. در آن رای، دیوان اظهار داشت که سه عنصر قاعده کلی «باید به عنوان یک کل در نظر گرفته شود» (۶) که منعکس‌کننده رویکرد «بوته» کمیسیون حقوق بین‌الملل به تفسیر است (۷). با این حال، شاید جالب‌تر این باشد که همچنان بیان می‌کند که نمی‌تواند معنای ماده مورد بحث را بدون تحلیل بافت آن و قصد و هدف یادداشت تفاهم تعیین کند. در این زمینه، بیان کرد که «متن تفاهم‌نامه به عنوان یک کل، زمینه‌ای را فراهم می‌کند که هر پاراگراف خاصی باید در آن تفسیر شود و بینشی در مورد موضوع و هدف معاهده می‌دهد».

عنصر زمینه در هسته خود شامل محیط بی‌واسطه یک اصطلاح در یک ماده است. یک مثال گویا، نظر مشورتی سازمان دریایی بین دولتی است که در آن دادگاه به زمینه‌ای که در آن یک کلمه خاص در خود این ماده استفاده شده است، اهمیت می‌دهد. در آن پرونده، از دیوان خواسته شد تا ماده‌ای را تفسیر کند که مقرر می‌دارد «کمیت ایمنی دریانوردی متشکل از چهارده عضو است که توسط مجمع انتخاب می‌شوند که حداقل هشت نفر از آن‌ها بزرگ‌ترین کشورهای مالک کشتی باشند.» برخی از کشورها ادعا کردند

که کلمه «انتخاب» به معنای انتخاب آزاد در میان هر کشور عضو است. دادگاه با بیان اینکه «کلمه معنای خود را از بافتی که در آن به کار رفته است، به دست می‌آید» مخالفت کرد. بنابراین دیوان به این نتیجه رسید که «منتخب» با ارجاع به عبارت «بزرگ‌ترین کشورهای صاحب کشتی» واجد شرایط است.

طبق تصور دیوان، عنصر زمینه ساختار کلی و پیکربندی متن معاهده را نیز در نظر می‌گیرد که در آن شرایط ممکن است نیاز به ترکیب یا تضاد بین مفاد معاهده داشته باشد. به عنوان مثال، در پرونده نسل‌کشی بوسنی، این موضوع مطرح شد که آیا کنوانسیون نسل‌کشی دولت‌ها را از دست‌زدن به اعمالی که نسل‌کشی و اقدامات جانبی نسل‌کشی است، همانطور که در ماده این کنوانسیون توضیح داده شده است، منع می‌کند. دیوان خاطرنشان کرد که «چنین تعهدی به صراحت توسط شرایط واقعی کنوانسیون تحمیل نشده است.» با این حال، ثابت کرد که چنین تعهدی به دلیل ضروری از ماده ۱ کنوانسیون ناشی شده است. دیوان این یافته را با استناد به بند سازشی کنوانسیون که صلاحیت دیوان را، از جمله برای «آن اختلافات مربوط به مسئولیت یک دولت در قبال نسل‌کشی یا هر یک از اعمال دیگری که در ماده ۳ برشمرده شده است» تأیید کرد (۸).

علاوه بر این، بر اساس قاعده کلی تفسیری منعکس‌شده در ماده ۳۱ کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات، مفهوم سیاق محدود به متن معاهده و ارتباط متقابل شرایط و مفاد آن نیست. به عنوان یک اصطلاح فنی حقوق معاهدات، «زمینه» علاوه بر متن معاهده، شامل مطالب تفسیری خاصی نیز می‌شود که بخشی جدایی‌ناپذیر از فرآیند تفسیری را تشکیل می‌دهد. به طور خاص، ماده ۳۱ (۲) کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات روشن می‌کند که زمینه یک معاهده همچنین شامل توافقات و اسنادی است که در ارتباط با انعقاد معاهده تنظیم شده است. این نیز یک عنصر کلیدی از استدلال تفسیری دیوان است که البته در موارد نادر مورد اعمال است.

به طور کلی، دیوان در مورد شکل موادی که به طور بالقوه می‌تواند به عنوان زمینه واجد شرایط باشد، رویکردی لیبرال اتخاذ کرده است. جدای از معاهدات، دیوان پذیرای این استدلال بوده است که نقشه‌ها یا حتی دقایق مذاکرات بین طرفین به طور بالقوه می‌تواند تحت قاعده کلی تفسیر به عنوان زمینه در نظر گرفته شود (۶). به همین ترتیب، دیوان هیچ اظهار نظر خاصی در مورد ارتباط مورد نیاز بین توافق یا سند و انعقاد معاهده انجام نداده است. به عنوان مثال، در پرونده لیبی علیه چاد، دیوان متقاعد شد که توافقی که «همزمان» با معاهده مورد نظر منعقد شده است، می‌تواند به عنوان چهارچوب آن معاهده در نظر گرفته شود. در عوض، وفادار به رویکرد کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات، دادگاه خواسته است که شواهد مادی مربوطه توافق طرفین را تأیید کند. به همین ترتیب، در مورد اسناد منشأ برخی از طرفین، دادگاه نیاز به احراز قبول یا حداقل رضایت طرفین دیگر دارد. با این حال، باید توجه داشت که در سکوه‌های نفتی، دیوان از تفسیر قبلی خود از یک اصطلاح معاهده در معاهده دوستی، بازرگانی و ناوبری نیکاراگوئه - ایالات متحده آمریکا («پیمان FCN») به عنوان زمینه استفاده کرد که با این بند در معاهده FCN ایران و آمریکا یکسان بود. در غیر این صورت، چنین مطالبی را فقط می‌توان به عنوان مقدمات یا شرایط انعقاد معاهده و از این رو به عنوان ابزار تکمیلی تفسیر در نظر گرفت.

۱-۳. مقصد و هدف: یکی دیگر از اجزای تفکیک‌ناپذیر استدلال تفسیری دیوان، در راستای قاعده کلی تفسیر، موضوع و هدف معاهده است. در مورد روش تعیین آن، دیوان بارها بیان کرده است که قصد و هدف یک معاهده را می‌توان از متن پیرامونی موافقت‌نامه تشخیص داد. این رویکرد منعکس‌کننده استدلال دادگاه در احکام قبلی خود است. مورد Oil Platforms یک مثال گویا را ارائه می‌دهد. در آن پرونده، دیوان تشخیص داد که قصد و هدف معاهده مودت، روابط اقتصادی و کنسولی ۱۹۵۵ بین ایالات متحده و ایران «تنظیم روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه بین دو کشور به معنای عام،

آنطور که ایران ادعا می‌کند» نبود. این موضوع و هدف، هم از مقدمه و هم از مواد ماهوی معاهده ناشی شده است (۶).

با این اوصاف، مفهوم موضوع و هدف در رویه تفسیری دیوان، لزوماً محدود به قرائت بخش‌های خاصی از معاهده مورد بحث نیست. از یکسو، تعیین موضوع و هدف معاهده ممکن است دیوان را به مطالبی فراتر از متن معاهده سوق دهد. برای مثال، در پرونده قطر علیه امارات متحده عربی، دادگاه در بررسی قصد و هدف کنوانسیون بین‌المللی رفع تبعیض نژادی به قطعنامه ۱۵۱۴ (۶) مجمع عمومی سازمان ملل متحد اشاره کرد. مسلماً، ارجاع اولیه در کنوانسیون بین‌المللی رفع تبعیض نژادی به این قطعنامه نیز با استدلال دیوان مرتبط بود. از سوی دیگر، دیوان گه‌گاه به قصد و هدف یک ماده خاص از یک معاهده به جای معاهده به طور کلی اشاره می‌کند. بنابراین برای مثال، در لاگران (Lagrand)، دیوان از مفاد ماده ۴۱ اساسنامه خود استنباط کرد که «اختیار تعیین اقدامات موقت مبتنی بر ضرورت، زمانی که شرایط آن را ایجاب می‌کند، حفاظت و اجتناب از آسیب به حقوق طرفین که در حکم نهایی دادگاه تعیین شده است.» بر این اساس، به این نتیجه رسید که «این ادعا که اقدامات موقت ذکرشده در ماده ۴۱ ممکن است الزام‌آور نباشد، مغایر با قصد و هدف آن ماده خواهد بود.»

۴-۱. توافقنامه و رویه بعدی در رابطه با تفسیر معاهده:

مواد تفسیری مندرج در قاعده کلی تفسیر محدود به معاهده یا موارد مرتبط با انعقاد آن نیست، بلکه می‌تواند خارج از معاهده نیز باشد. در وهله اول، مترجم موظف است هرگونه توافقات بعدی طرفین در مورد تفسیر آن و هر گونه رویه بعدی را در اعمال خود که توافق طرفین در مورد تفسیر آن را ایجاد می‌کند، در نظر بگیرد. دیوان مکرراً به توافقات بعدی و رویه متعاقب طرفین طبق ماده ۳۱ (۳) «الف» و «ب» کنوانسیون وین متوسل شده است، اگرچه به صراحت آن شرایط را تعریف نکرده است.

به طور کلی، دیوان در مورد اینکه توافق یا رویه بعدی طبق ماده ۳۱ (۳) «الف» و «ب» کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات چیست، رویکرد فرمولی اتخاذ نکرده است.

در جزیره کاسیکیلی / سدودو، به نظر می‌رسد دادگاه به تعاریف توافق و رویه بعدی که توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل در تفسیر پیش‌نویس کنوانسیون در مورد حقوق معاهدات بیان شده است، پایبند است که از نظر شکل نیز تا حدودی باز هستند. بنابراین به عنوان مثال، در مورد شکار نهنگ، دیوان نمی‌تواند اصولاً مانع از این شود که قطعنامه‌های اتخاذشده در یک سازمان بین‌المللی، در صورت، کمیسیون بین‌المللی صید نهنگ می‌تواند به عنوان «توافقات بعدی» برای اهداف تفسیر تلقی شود. به طور مشابه، در توافق موقت، دیوان پذیرفت که عدم اعتراض می‌تواند «عمل بعدی» برای آن هدف تلقی شود (۸).

طبق نظر دیوان، یک سند یا یک روش رفتاری برای اهداف بند ۳ ماده ۳۱ «الف» و «ب» کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات تنها تا جایی واجد شرایط توافق یا رویه بعدی است که نشان‌دهنده توافق طرفین در این مورد است. برای نشان‌دادن این نکته، در صید نهنگ، قطعنامه‌های کمیسیون بین‌المللی صید نهنگ مورد بحث را نمی‌توان تحت قوانین عمومی تفسیر در نظر گرفت، زیرا آن‌ها بدون حمایت همه کشورهای عضو معاهده مورد بحث و به ویژه به تصویب رسیدند. بدون موافقت ژاپن که خواننده در این پرونده بود. به طور مشابه، در پرونده گینه استوایی علیه فرانسه، دیوان نمی‌تواند بپذیرد که شواهد ارائه‌شده توسط فرانسه در مورد عملکرد ۱۴ کشور در اجرای کنوانسیون وین در مورد روابط دیپلماتیک لزوماً توافق طرفین را در داخل این کنوانسیون ثابت کند.

در اصل، دیوان موظف است مواد یا رفتار مربوطه را تا حدی در نظر بگیرد که این ماده یا رفتار توافق یا رویه ای را بر اساس بند ۳ ماده ۳۱ «الف» و «ب» کنوانسیون وین ایجاد کند. با این حال، مطالبی که از توافق یا رویه بعدی تحت کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات کوتاهی می‌کنند، لزوماً از استدلال تفسیری دیوان مستثنی نیستند، بلکه ارزش

نسبی چنین موادی برای تفسیر یک معاهده بسته به شرایط مورد متفاوت است. به عنوان مثال، استفاده کمی متفاوت از رویه بعدی در سوماتالی علیه کنیا به وجود آمد، جایی که دادگاه به این نتیجه رسید که رفتار خود کنیا در شرکت در مذاکرات قبل از صدور توصیه‌های کمیسیون در مورد محدودیت‌های فلات قاره نشان داد که «کنیا این کار را انجام نداده است.» خود را موظف می‌داند قبل از شرکت در مذاکرات در مورد تحدید حدود دریایی منتظر آن توصیه‌ها باشد، همانطور که کنیا گفته بود که تحت شرایط مودت موظف به انجام آن است. دادگاه نه به ماده ۳۱(۳)(ب) کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات استناد کرد و نه بررسی کرد که آیا توافق طرفین مبنای این رویه بعدی است یا خیر. در عوض، اقدامات کنیا برای جلوگیری از پیشبرد یک ادعای خاص مورد استفاده قرار گرفت. به طور مشابه، در پرونده گینه استوایی علیه فرانسه، حتی اگر دیوان آن شواهد را به عنوان رویه ۱۴ کشور برای اهداف ماده ۳۱(۳)(ب) کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات نپذیرفت، با این وجود دریافت که این اقدامات «عواملی را تشکیل می‌دهند که وزن دارند.»

۱-۵. قواعد مربوطه حقوق بین‌الملل: احتمالاً گسترده‌ترین دسته از مواد تفسیری که در قاعده کلی تفسیر گنجانده شده است، «قواعد مرتبط حقوق بین‌الملل قابل اعمال در روابط بین طرفین» طبق ماده ۳۱(۳)(ج) کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات است، اگرچه در رویه قضایی بین‌المللی، «شکوفایی رویه قضایی» پیرامون استناد و اعمال ماده ۳۱(۳)(ج) کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات وجود داشته است، دیوان بین‌المللی دادگستری تا حدودی تعامل محدودی با آنچه به عنوان «اصل ادغام سیستمی» شناخته شده، داشته است (۹)، البته این بدان معنا نیست که هیچ کدام وجود نداشته است، اما این چیزی است که به تدریج برجسته‌تر می‌شود.

دیوان بین‌المللی دادگستری ماده ۳۱ کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات را به عنوان یک تدوین حقوق بین‌الملل عرفی به رسمیت شناخته است. با وجود این، تعدادی از عناصر این

ماده وجود دارد که هم در جلسات کمیسیون حقوق بین‌الملل در هنگام تهیه پیش‌نویس کنوانسیون حقوق معاهدات و هم بعداً در دادگاه‌ها و دادگاه‌های بین‌المللی مختلف موضوع بحث بوده و یا به تدریج روشن شده و یا هنوز در حال بررسی است. فرآیند نهادینه سازی این عناصر عبارتند از: ۱- «قاعده» چیست؛ ۲- «قاعده قابل اجرا» چیست؛ ۳- «طرفین» که در روابط آن‌ها باید قوانین اعمال شود؛ ۴- «ارتباط» چگونه تعیین می‌شود. در متن ماده ۳۱(۳)(ج) موضوع بین زمانی در چهارچوب اصل یکپارچگی سیستمی است، یعنی اینکه آیا قواعدی که باید مورد توجه قرار گیرند، قواعدی هستند که در زمان انعقاد توافق لازم‌الاجرا بودند یا خیر. معاهده یا قواعدی که «در زمان تفسیر معاهده» لازم‌الاجرا بود. دیوان به صراحت تمام عناصر کلیدی موجود در این ماده را تعریف نکرده است، اما تصمیمات آن ابهامات خاصی، از جمله در مورد موضوع مربوط بودن را روشن کرده است (۱۰). علاوه بر این، رویه دیوان در رابطه با این عنصر تفسیر، تنش نهفته‌ای را بین تفسیر یک معاهده در راستای قواعد مربوطه حقوق بین‌الملل و اعمال قواعد مربوطه حقوق بین‌الملل به جای معاهده آشکار کرده است. در ادامه، بررسی خواهیم کرد که دیوان بین‌المللی دادگستری به چه شیوه‌ای به قابلیت اعمال ماده ۳۱(۳)(ج) کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات، هم به عنوان یک قاعده معاهده و هم به عنوان یک قاعده حقوق بین‌الملل عرفی پرداخته است؟ دیوان در موارد متعدد تأیید کرده است که «قواعد» شامل معاهدات و قواعد حقوق بین‌الملل عرفی است (۱۱)، اگرچه دیوان بین‌المللی دادگستری فرصتی برای بررسی «اصول کلی» طبق ماده ۳۱(۳)(ج) نداشته است، بعید به نظر می‌رسد که از انجام این کار خودداری کند. این امر توسط رویه قضایی بین‌المللی در مورد این موضوع پشتیبانی می‌شود. همچنین این واقعیت که هم در بحث‌های کمیسیون حقوق بین‌الملل و هم در نهاد حقوقی، اصول کلی بین‌المللی در واقع نقطه شروع بحث در مورد یکپارچگی سیستمی بود که سپس به عرف گسترش یافت (۱۲). معاهدات در نتیجه، تا آنجا که

به «قوانین» مربوط می‌شود، این مفهوم شامل تمام قواعد الزام‌آور منتج از سه منبع رسمی حقوق بین‌الملل می‌شود. از سوی دیگر، دیوان فرصتی نداشته است تا به این موضوع بپردازد که قاعده «قابل اجرا» چیست. همانطور که ویلیگر (Villiger) اشاره می‌کند، این ممکن است به دلیل این واقعیت باشد که اصطلاح «قابل اجرا» به الزام‌آور بودن یا نبودن «قاعده» اشاره دارد. بنابراین تمایل دارد که در استدلال قضایی قاعده دوم گنجانده شود، اگرچه دیوان بین‌المللی دادگستری به صراحت در مورد این موضوع اظهار نظر نکرده است، به نظر می‌رسد که این رویکرد توسط دادگاه‌های دیگر مانند دادگاه داوری اوسپار (Ospar) که در آن دادگاه از بررسی یک اصل مورد استناد طرفین به دلیل اینکه هنوز در حال اجرا بود، خودداری می‌کند، حمایت می‌شود. یکی از معدود دادگاه‌هایی که در این مورد چیزی برای گفتن داشته است، دادگاه روس اینوست (RosInvest) بود که اظهار داشت:

قابلیت اعمال در روابط بین طرفین، باید به عنوان ارجاع به قواعد حقوق بین‌الملل تلقی شود که اجرای حقوق و تعهدات خاص مقرر در معاهده را مشروط می‌کند، در غیر این صورت به منزله مجوزی کلی برای نادیده گرفتن شرایط معاهده خواهد بود. کاملاً با روح کلی کنوانسیون وین به عنوان یک کل سازگار باشد.

با این حال، حتی در این مورد به نظر می‌رسید که تحلیل بعدی دادگاه «قابل اجرا» را با «مرتبط» ادغام می‌کند که این استدلال را تقویت می‌کند که بحث «قابلیت اعمال» به صراحت در اظهارات قضایی مورد توجه قرار نمی‌گیرد، زیرا تمایل دارد در بررسی موارد زیر لحاظ شود.

عنصر بعدی اصل یکپارچگی سیستمی که دیوان فقط تا حدی به آن پرداخته است، عنصر «احزاب» است. یکی از اصلی‌ترین مناقشات اصلی پیرامون این اصطلاح که توسط پرونده ایی آ سی بیوتک (EC-Biotech) مورد توجه قرار گرفت (۱۳)، این بود که آیا باید به عنوان «طرفین معاهده» یا «هر یک از طرفین اختلاف» یا هر جایی در طیف دادگاه‌ها و دادگاه‌های بین‌المللی طیف وسیعی از رویکردها را اتخاذ کرده‌اند، در حالی

که گاهی اوقات تعداد طرف‌های مشترک به عنوان یک عنصر «ربط» نقش دارند (۱۲). دیوان بین‌المللی دادگستری تا لحظه نگارش این مقاله موضع قاطعی در مورد این بحث اتخاذ نکرده است. دلیلش خیلی ساده است. در مواردی که ماده ۳۱(۳) «ج» کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات مورد استناد قرار گرفت، دیوان: ۱- یا به حقوق بین‌الملل عرفی استناد کرد که به دلیل الزام‌آور بودن کلی آن، تمام قرائت‌های ماده ۳۱(۳) «ج» را برآورده می‌کند. سخت‌گیرانه‌ترین به لیبرال‌ترین و/یا ۲- تفسیر یک معاهده دوجانبه بود که در این صورت، حتی زمانی که به معاهدات دیگر اشاره می‌شود، هر دو قرائت «طرفین»، یعنی «طرفین معاهده دوجانبه» یا «طرفین اختلاف» وجود دارد. دقیقاً همان محتوا را دارند. به همین دلیل، دیوان دلیلی برای ورود به اختلاف نظری در مورد محتوای «طرفین» نداشت، زیرا این امر تأثیری بر رأی آن نخواهد داشت.

تعیین قصد مشترک و تفسیر بر اساس شناسایی قصد طرفین در زمان انعقاد معاهده، اگرچه به عنوان یک اصل راهنما برای دادگاه‌ها و دیوان بین‌المللی در تفسیر تلقی می‌شود، لیکن مراجع حل و فصل و دیوان بین‌المللی تکنیک ویژه‌ای برای اجرای آن در قضایای واقعی به کار برده‌اند و برای تعیین تأثیر گذر زمان بر معاهدات استفاده می‌شود. امروز این تکنیک به طور قابل توجهی یک روش مسلم در تفسیر معاهدات می‌باشد. نکته پایانی که در این زمینه باید به آن اشاره شود، پرونده اخیر قطر علیه امارات است. در آنجا طرف‌های مناقشه به تعدادی از معاهدات منطقه‌ای حقوق بشر و رویه قضایی نهادهای قضایی (شبه‌قضایی) مربوطه خود استناد کردند تا در مورد تفسیر اصطلاح «منشأ ملی» در ماده ۱۱(۱) کنوانسیون بین‌المللی رفع تبعیض نژادی و اینکه آیا تابعیت فعلی را دربر می‌گیرد یا خیر بحث کنند، اگرچه دیوان اذعان داشت که چنین رویه قضایی می‌تواند برای اهداف تفسیری مرتبط باشد، اما بعداً به این نتیجه رسید که با وجود نزدیکی در زبان، آن اسناد حقوق بشر هدفی متفاوت از کنوانسیون بین‌المللی رفع تبعیض نژادی داشتند و بنابراین رویه قضایی آن‌ها و نهادهای آن‌ها مرتبط نبود. برای تفسیر ماده ۱۱(۱) کنوانسیون بین‌المللی

رفع تبعیض نژادی. آنچه جالب است، این است که بپرسیم مبنای استناد به این اسناد به منظور تفسیر ماده ۱(۱) کنوانسیون بین‌المللی رفع تبعیض نژادی چیست. آیا این ادعایی مبتنی بر این اسناد بود که به یافتن «معنای معمولی» کمک می‌کرد، خوانشی بسیار آزادانه از بند ۳(ج) «ماده ۳۱» است که با تفسیر ما مطابقت دارد و استدلال‌های مطرح‌شده توسط طرف‌های نزاعه نیز کمک واقعی در خصوص توصیف صحیح نمی‌کند. هرچند قاضی ایواساوا (Iwasawa)، با دیوان مخالف و معتقد بود که معاهدات حقوق بشر برای اهداف تفسیری مرتبط هستند، البته هیچ بینشی در مورد توصیف مناسب توسل به چنین مطالبی تحت چهارچوب تفسیری کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات ارائه نکرد.

همانطور که در بالا ذکر شد، بحث در مورد «قوانین»، «قابل اجرا» و «مرتبط» اغلب با هم همپوشانی دارند. در حقوق بین‌الملل، اگرچه تحلیل اختصاصی کمی برای «مرتبط» وجود دارد، برخی از الگوها خود را به شیوه‌ای نسبتاً ثابت نشان می‌دهند. این الگوها حول محور نزدیکی این دو قانون می‌چرخند. این گونه مظاهر مجاورت که برای ایجاد ارتباط به آن‌ها تکیه می‌شود، عبارتند از: تشبیه زبانی یا مجاورت زمانی نزدیکی و مجاورت موضوع و مجاورت فاعل. دیوان بین‌المللی دادگستری همچنین در مواردی اظهارات و انتخاب‌هایی را انجام داده است که با توجه به موضوع مرتبط است. سوماتی علیه کنیا یک مطالعه موردی جالب ارائه می‌دهد. دیوان باید پاراگراف خاصی از تفاهم‌نامه بین سوماتی و کنیا را تفسیر می‌کرد که دیوان قبلاً آن را یک معاهده تشخیص داده بود. بند مربوطه تقریباً مشابه ماده ۸۳ دادگاه بین‌المللی حقوق دریاها بود. دادگاه استدلال کرد که: «هم سوماتی و هم کنیا طرف‌های دادگاه بین‌المللی حقوق دریاها هستند که صراحتاً در این تفاهم‌نامه ذکر شده است. بنابراین دادگاه بین‌المللی حقوق دریاها حاوی قوانین مربوطه به معنای ماده ۳۱(۳)(C) کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات است. این قسمت نشان می‌دهد که سایر قواعد حقوق بین‌الملل ممکن است به ویژه مرتبط باشند اگر در معاهده تحت تفسیر به آن‌ها اشاره

صریح شود.» به علاوه، دیوان ادامه داد: «در راستای بند ۳(ج)» ماده ۳۱ کنوانسیون وین و به ویژه با توجه به شباهت در عبارت بین بند ششم تفاهم‌نامه و بند ۱ ماده ۸۳ دادگاه بین‌المللی حقوق دریاها، دیوان در نظر می‌گیرد که خواندن اولی در پرتو دومی معقول است. این جمله نشان می‌دهد که شباهت (نزدیکی زبانی) در عبارت نیز ممکن است دلیلی باشد برای اینکه دادگاه می‌تواند قاعده دیگری را برای اهداف بند «ج» ماده ۳۱ در نظر بگیرد و هنگام تفسیر یک ماده خاص از یک معاهده دیگر به آن توجه کند. نکته قابل توجه همچنین این است که این عبارت دیوان بین‌المللی دادگستری منطبق با دیوان داوری در پرونده شرکت برق ورشو است که در آن داور خاطرنشان کرد که «کسی از هویت نزدیک بین متون و مقررات اصلی و مرتبط حیرت زده می‌شود.»

رویکرد عمومی دیوان طی سال‌های متمادی به طرز قابل توجهی تغییر کرد و به سوی بازترشدن نسبت به تفسیر پویا حرکت کرد. دیوان به صورت عمومی از پیش‌فرض‌های ایستا عدول کرده و تغییرات تفسیر در زمینه‌های گوناگون را پذیرفته است. رویکرد انعطاف‌پذیر و عملگرایی دیوان مجوزی برای تنظیم سرعت تغییرات بوده است، در این زمینه، این نکته باید مورد توجه قرار گیرد که دیوان در زمان‌های گوناگون، یک عبارت را به صورت‌های مختلف تفسیر کرده، اما نتیجه‌گیری نهایی را بر عهده طرفین گذاشته است.

۱-۶. **ابزارهای تکمیلی تفسیر:** یکی دیگر از ویژگی‌های مهم قواعد کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات، تقسیم فرآیند تفسیری به اجزای ضروری استدلال تفسیری بر اساس قاعده کلی تفسیر و ابزار تکمیلی تفسیر بر اساس ماده ۳۲ کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات است که توسل به آن در اصل اختیاری است. دیوان بارها تأیید کرده است که به محض اینکه با استفاده از عناصر قاعده کلی تفسیر به نتیجه رسید، نیازی به توسل به ابزار تکمیلی تفسیر ندارد (۱۴). دادگاه همچنین رویه‌ای گسترده و متغیر در مورد مطالب تفسیری که ممکن است به عنوان ابزار تکمیلی تفسیر مورد استفاده قرار گیرد، ایجاد کرده است.

در واقع، دیوان رویکرد نسبتاً انعطاف‌پذیری را در رابطه با ابزارهای تکمیلی تفسیری که طبق ماده ۳۲ کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات مجاز هستند، اتخاذ کرده است. دیوان بارها به مقدمات یک معاهده و شرایط انعقاد آن اشاره کرده است. با این حال، رویه دیوان تأیید می‌کند که ابزارهای تکمیلی تفسیر تنها آن‌هایی نیستند که به صراحت در ماده ۳۲ کنوانسیون وین ذکر شده است. به عنوان مثال، در سوماتی علیه کنیا، تفاهم‌نامه در آن پرونده توسط سفیر لنگوا نروژ در چهارچوب کمک‌های ارائه‌شده توسط نروژ به تعدادی از کشورهای ساحلی آفریقا در رابطه با ارسال‌های آن‌ها به کمیسیون محدودیت‌های فلات قاره پیش‌نویس تهیه شد. دو نکته از استدلال دیوان قابل توجه است: اولاً دیوان برای تأیید تفسیر آن بر عدم پشتیبانی از استدلال کنیا در ترووا استناد کرد. در این زمینه، دیوان اظهار داشت که «اگر بند ششم تفاهم‌نامه دارای پیامدهای بالقوه گسترده‌ای است که کنیا ادعا می‌کند، به احتمال زیاد موضوع مورد بحث بوده است.» این نشان می‌دهد که هدفی که از ترووا برای آن استفاده می‌شود و عناصری که دادگاه به آن اهمیت می‌دهد، به شرایط خاص پرونده مورد بحث بستگی دارد؛ ثانیاً ابزار تکمیلی تفسیری که توسط دیوان ارائه شده است، از یکی از طرفین تفاهم‌نامه نشأت نمی‌گیرد. در عوض، دیوان استدلال کرد که از آنجایی که نروژ پیش‌نویس این تفاهم‌نامه را تهیه کرده بود، درک نروژ از این تفاهم‌نامه به طور گسترده‌تری مرتبط بود. این امر به ویژه با توجه به عدم وجود هرگونه مشکلی از تصویب تفاهم‌نامه توسط طرفین اهمیت داشت.

در این رابطه، مجموعه دیگری از اسنادی که در فرآیند تفسیری دیوان به چشم می‌خورد، اسنادی است که توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل پیش‌نویس شده است که بعداً مبنای معاهدات الزام‌آور قرار گرفت. خود کمیسیون حقوق بین‌الملل، به شیوه‌ای تا حدی «متا»، در جریان بحث‌هایی که در مورد آنچه که به ماده ۳۲ کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات تبدیل می‌شود، به این سؤال پرداخته بود. پس از مدتی بحث بر سر این موضوع، به نظر می‌رسید که اعضای کمیسیون حقوق بین‌الملل تمایل داشتند که بحث‌ها و

تفسیرهای کمیسیون حقوق بین‌الملل را به عنوان کار مقدماتی یک مرتبه دوم در نظر بگیرند. به نظر می‌رسد که پرونده جداو (Jadhav) این را تأیید می‌کند، زیرا دیوان بحث‌های درون کمیسیون حقوق بین‌الملل را در مورد موضوع «رابطه کنسولی و مصونیت‌ها» تحت عنوان مقدمات تراووی ماده ۳۶ کنوانسیون وین در مورد روابط کنسولی بررسی کرد. دادگاه با استناد صریح به ماده ۳۲ کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات، تنها برای تأیید تفسیری که از طریق ماده ۳۱ کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات به دست آمده است، به بحث‌های کمیسیون حقوق بین‌الملل اشاره کرد. با این حال، ارزش اثباتی که باید به اسناد کمیسیون حقوق بین‌الملل اعطا شود، می‌تواند در هر نقطه‌ای از طیف بین پایبندی مطلق و رد کامل قرار گیرد و تا حد زیادی به شرایط هر مورد بستگی دارد. به عنوان مثال، در پرونده مصونیت قضایی، دیوان بین‌المللی دادگستری به تفسیر کمیسیون حقوق بین‌الملل به پیش‌نویس مواد خود در مورد مصونیت قضایی دولت‌ها و دارایی آن‌ها استناد کرد که طبق آن ماده مورد بحث در مورد «موقعیت‌های درگیری مسلحانه» اعمال نمی‌شود. دیوان این اخطار را در مورد کنوانسیون ملل متحد مصونیت‌های قضایی دولت‌ها و اموال آن‌ها مطالعه کرد، علیرغم این واقعیت که متن کنوانسیون چنین صلاحیتی را بیان نمی‌کند.

بسته به ماهیت پرونده، اسناد سایر ارگان‌های بین‌المللی نیز ممکن است مورد استناد دیوان قرار گیرند. به طور مشخص، در نظر مشورتی دیوان، دیوان برای حمایت از تفسیر آن از مفاد کنوانسیون چهارم ژنو به اسنادی که از کمیته بین‌المللی صلیب سرخ سرچشمه می‌گیرد، استناد کرد. در پرونده دیالو (Diallo)، دیوان به رویه قضایی کمیته حقوق بشر و نظرات کلی آن و همچنین کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردم و دادگاه حقوق بشر اروپا اشاره کرد. این موضوع را به صورت زیر توضیح داد:

اگرچه دیوان به هیچ وجه موظف نیست، در اجرای وظایف قضایی خود، تفسیر خود از میثاق را بر اساس تفسیر کمیته الگوبرداری کند، اما معتقد است که باید اهمیت زیادی به

تفسیر اتخاذشده توسط این نهاد مستقل که تأسیس شده است، قائل شود، به ویژه برای نظارت بر اجرای آن معاهده. نکته در اینجا دستیابی به وضوح لازم و سازگاری اساسی حقوق بین‌الملل و همچنین امنیت حقوقی است که هم افراد دارای حقوق تضمین‌شده و هم دولت‌های موظف به اجرای تعهدات معاهده از آن برخوردارند. به همین ترتیب، هنگامی که از دادگاه خواسته می‌شود، مانند این دعاوی، سند منطقه‌ای برای حمایت از حقوق بشر را اعمال کند، باید تفسیر آن سند را که توسط نهادهای مستقلی که به طور خاص ایجاد شده‌اند، در نظر بگیرد، در صورتی که چنین باشد. برای نظارت بر اجرای صحیح معاهده مورد بحث، چنین بوده است (۱۵).

رویکرد دادگاه بعداً در دیدار قطر علیه امارات روشن شد. در آن مورد، موضوع مورد بحث این بود که آیا اصطلاح «منشأ ملی» در ماده (۱)(۱) کنوانسیون بین‌المللی رفع تبعیض نژادی تمایزات مبتنی بر ملیت را که قطر ادعا می‌کند پوشش می‌دهد یا خیر. دیوان ابتدا عناصر قاعده کلی تفسیر را به کار برد و سپس برای تأیید تفسیر کنوانسیون به مقدمات کنوانسیون رجوع کرد، در حالی که دیوان به نظرات کمیته کنوانسیون بین‌المللی رفع تبعیض نژادی توجه داشت، «با به کاربردن قواعد عرفی تفسیر معاهده، همانطور که لازم است، به نتیجه مخالف رسید.» با انجام این کار، دادگاه اشاره کرد که ارزش نسبی چنین موادی به شرایط پرونده و اجرای صادقانه قوانین تفسیر معاهده توسط مراجع مبدأ بستگی دارد.

نتیجه‌گیری

از آنجا که تفسیر موجب تأسیس قاعده حقوقی جدید نمی‌شود، نمی‌توان بر نقش تفسیر پویا در پرکردن خلأهای قانونی به معنای ایجاد امری از عدم، صحه گذاشت، بلکه باید آن را ابزاری دانست در اختیار دیوان تا با توجه به وضعیت و شرایط و اوضاع و احوال موجود در هر قضیه، حدود و شمول قاعده‌های را که پیش از این وجود داشته، اما در هیأت مشخصی صورت‌بندی و تنظیم نشده است، شفاف کند و توسعه بخشد.

این نهاد قضایی بین‌المللی در صورت وجود ابهام یا خلأ، با انجام تفسیر و استدلال حقوقی، قواعدی را به طور ضمنی وارد حقوق بین‌الملل می‌کند که در آینده، دولت‌ها و حقوقدانان آن را خواهند پذیرفت، تبدیل به رویه قضایی خواهد شد و حتی در مواردی زمینه پیدایش عرف بین‌المللی را فراهم می‌کند، لذا بدون شک، علاوه بر ابداعاتی که قضات دیوان در حین تفسیری مقرر معاهده‌ای یا عرفی انجام می‌دهند، در بسیاری از موارد به صورت مستقیم و ضمنی به تولید قواعد جدید در رابطه با موضوعات تحت بررسی خود دست می‌یازند. باید در نظر داشت که معنای قواعد، آنچنان روی سنگ حکاکی نشده است که هیچ تغییری نتوان به آن داد، بلکه نقوش هر قاعده در گذر زمان، نیاز به تفسیر دارد و همین پویایی در تفسیر است که به ایجاد آنچه جامعه بین‌المللی محتاج آن است، کمک می‌کند و از رهگذر آن، دامنه و شمول قاعده، گاه گسترده می‌شود و گاه محدودیت‌هایی می‌یابد، رویه قضایی شکل می‌گیرد و تکامل پیدا می‌کند.

مشارکت نویسندگان

طاهره حیدری: نگارش مقاله، جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات، گردآوری منابع.
محمدرضا حکاک‌زاده و محمدتقی رضایی: ارائه ایده، نظارت و راهنمایی بر مقاله.
نویسندگان نسخه نهایی را مطالعه و تأیید نموده و مسئولیت پاسخگویی در قبال پژوهش را پذیرفته‌اند.

تشکر و قدردانی

ابراز نشده است.

تضاد منافع

نویسندگان هیچ‌گونه تضاد منافع احتمالی را در رابطه با تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله اعلام نکرده‌اند.

تأمین مالی

نویسندگان اظهار می‌نمایند که هیچ‌گونه حمایت مالی برای تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله دریافت نکرده‌اند.

ملاحظات اخلاقی

در پژوهش حاضر جنبه‌های اخلاقی مطالعه کتابخانه‌ای شامل اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

References

1. Falsafey HA. The issue of interpretation in the International Court of Justice. Tehran: Conference on the role of the International Court of Justice in the continuation and development of international law and the Iranian Association of United Nations Studies; 2018. [Persian]
2. Zamani Darmazari MR. Whaling in the Antarctic (Australia v Japan New Zealand interve ning). International Journal of Maritime Policy. 2023; 3(9): 6-33. [Persian]
3. Adrian F. Rights of Nationals of the United States of America in Morocco (France v United States of America). Journal of International Law. 1952; 5(23): 176-189.
4. Preston B. Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) notwithstanding Security Council Resolution. Vanderbilt Journal of Transnational Law. 1971; 2(5): 14-30.
5. Bederman DJ. Dispute regarding Navigational and Related Rights (Costa Rica v Nicaragua). Journal of International Law and International Relations. 2009; 5(6): 200-213.
6. Lekkas SI, Merkouris P, Peat D. The Interpretative Practice of the International Court of Justice. Yearbook of United Nations Law. 2023; 26(1): 316-357.
7. Gabriel E. Draft Articles on the Law of Treaties with Commentaries. Journal of International Law Commission. 2007; 54(1): 220-227.
8. Terry DG. The Genocide Case Reflections on the ICJ's decision in Bosnia and Herzegovina v Serbia. Hague Justice Journal. 2007; 5(43-44): 144-149.
9. Boris H. Application of the Interim Accord of 13 September 1995 (the Former Yugoslav Republic of Macedonia v Greece). Journal of International Court Of Justice. 2011; 31(2): 239-330.
10. Ruiz F. Max Planck Encyclopedias of International Law. 2nd ed. Oxford: Oxford University Press; 2019. p.23.
11. Simma B, Kill T. Harmonizing Investment Protection and International Human Rights International Investment Law for the 21st Century. 2nd ed. Oxford: Oxford University Press; 2009. p.45.
12. McIntyre O. Overview of the Case Pulp Mills on the River Uruguay (Argentina v Uruguay). Journal of International Law. 2006; 5(15): 23-46.
13. Merkouris P. The Principle of Systemic Integration MPEiPro. Journal of University of Groningen Faculty of Law. 2020; 15(43): 1-4.
14. WT/DS. European Communities - Measures affecting the approval and marketing of biotech products (WTO - Complaint against the EU). American Journal of International Law. 2007; 101(2): 453-459.
15. Sadio Diallo A. Republic of Guinea v Democratic Republic of Congo. Journal of International Law. 2010; 16(70): 66-67.